گفت‌وگوی «جوان» با فرزند جانباز ۷۰درصد غلامحسن قربانی به مناسبت اربعین شهادتش

مادرم شریک دردهای جانبازی پدرم بود

■ شکوفه زمانی

شهید حاج غلامحسن قربانی از بسیجیان شهرستان اراک بود که در دوران دفاع مقدس در دو مرحله به درجه جانبازی نائل آمد. وی یک‌بار در درگیری با کومله در ۲۱ دی‌ماه ۶۲ پای چپش را از دست داد و بار دوم نیز اول آبان‌ماه ۱۳۶۳ از ناحیه هر دو پا مجروحیت شدید یافت و این‌بار پای راستش از زانو قطع شد. حاج حسن از جانبازان ۷۰ درصدی بود که پس از جانبازی ازدواج کرد و همسرش سال‌ها شریک دردهای او بود. نهایتاً حاج غلامحسن قربانی روز دوشنبه ۱۴مرداد ماه ۱۳۹۸ پس از تحمل بیش از سه دهه عوارض مجروحیت‌های دوران دفاع مقدس آسمانی شد و به یاران شهیدش پیوست. گفت‌وگوی ما با محسن قربانی تک فرزند حاج حسن را در حالی پیش‌رو دارید که مراسم چهلمین روز شهادتش در ۲۱ شهریور ماه ۹۸ برگزار شد.

شهید قربانی در دوران دفاع مقدس پس از مجروحیت

کمی از پدرتان بگویید، چطور شد به جبهه رفت و جانباز شد؟

پدرم متولد ۷فروردین ۱۳۴۰ در منطقه پتروشیمی شازند از توابع استان مرکزی بود. پدربزرگم کشاورز و مادربزرگم خانه‌دار بود. خانواده پدرم چهار خواهر و سه برادر بودند. پدرم فرزند پنجم خانواده بود که در سن ۱۲ سالگی برای کار به تهران آمده بود. یکسری از اقوام پدری در تهران بودند و به ایشان برای یافتن کار کمک کرده بودند. شهید در ساختمان پلاسکو به عنوان دستیار کار خیاطی مشغول کار شده و تا زمان پیروزی انقلاب در تهران مانده بود. فعالیت‌های چشمگیری هم در روند پیروزی انقلاب داشت. ایشان تا سال ۶۰ در تهران مانده بود تا اینکه مادربزرگم تصادفی شدید می‌کند. پدرم به اراک برمی‌گردد تا از مادرش مراقبت کند. همان زمان هم برای سربازی اقدام می‌کند و به منطقه می‌رود، اما چون فرمانده‌اش متوجه می‌شود پدرم مراقب مادربزرگم است و در بسیج هم فعالیت می‌کند، برای او معافیت می‌گیرد ولی پدر چند سال بعد خودش داوطلبانه به جبهه می‌رود و جانباز می‌شود.

اولین بار چه سالی اعزام شده بود؟ ایشان برای شما از جبهه تعریف می‌کرد؟

پدرم اولین بار آبان‌ماه ۶۲ از پادگان امام حسین (ع) تهران به جبهه غرب اعزام می‌شود. می‌گفت در شهر مشکلات زیادی داشتم، اما برای دفاع از کشورم ثبت‌نام کردم و رفتم. شهید رحیم آنجفی، فرمانده آموزش گروهی بود که پدرم در آن حضور داشت. پدرم می‌گفت با سختگیری‌های شهید آنجفی برخی شایعه کرده بودند این سختگیری‌ها برای این است که جوان‌ها به جبهه نروند! اما بعد که محیط جبهه را دیدیم، فهمیدیم آنجفی می‌خواست ما را برای محیط جنگ آماده کند و چقدر بچه رزمنده‌ها را دوست دارد. یک خاطره جالبی پدر تعریف می‌کرد که در خاطرم مانده است. می‌گفت همان شب‌های اول که در منطقه بودیم، همه روی تخت در حال استراحت بودیم، من داشتم پیراهنم را عوض می‌کردم که ناگهان یک گلوله از بین دست‌هایم رد شد و به سقف خورد. نگاه کردم دیدم تخت پایینی در حال تمیز کردن تفنگش بوده که ناخواسته گلوله شلیک شده و از زیر تخت عبور کرده است.

از سختی‌های جنگ در کردستان چه می‌گفت؟

یک‌بار تعریف می‌کرد همراه همرزمانش برای پاکسازی چندین روستا در آماده‌باش بودند، ساعت یک نیمه شب حرکت کردند و تا چهار روز در راه بودند. در پاکسازی یک روستا صدای جشن و پایکوبی مراسم عروسی شنیدند. هنوز فرمانی جهت حمله نیامده بود اما ناگهان متوجه شدند ضدانقلاب می‌خواهد جلوی عروس و داماد یکی از برادران سپاهی را قربانی کند. دیدن این صحنه خیلی برایشان زجرآور بود. بلافاصله دستور حمله داده شد، منطقه را پاکسازی کردند و خدا را شکر آن برادر سپاهی هم نجات پیدا کرد.

گویا ایشان در همان جبهه غرب کشور برای اولین بار مجروح شده بود؟

بله، بار اول در درگیری با کومله‌ها در ۲۱ دی سال ۶۲ با اصابت گلوله خمپاره دشمن، پای چپش را از دست می‌دهد. ترکشی هم به او اصابت می‌کند که موجب می‌شود از ناحیه شکم آسیب ببیند. با وجود مجروحیت باز به جبهه می‌رود و برای بار دوم در روز اول آبان‌ماه سال ۶۳ مجدداً از ناحیه هر دو پا جانباز می‌شود که این‌بار پای راستش از زیر زانو قطع می‌گردد.

مجروحیتش به چه نحوی بود؟

خودش تعریف می‌کرد شب مجروحیتش در هوای مه‌آلود حوالی بانه مشغول پست بود که نیروهای خودی از تپه دیگری اعلام می‌کنند کومله‌ها در حال جابه‌جایی هستند. به دلیل همین آماده‌باش کامل داده می‌شود. حدود ساعت یک نیمه شب پدر متوجه می‌شود کومله‌ها به سمت تپه سبز می‌آیند. ایشان به همرزمش که پشت تیربار بود می‌گوید صبر کن تا کامل در تیررس ما قرار بگیرند، اما تیربارچی کمی عجله و شلیک را شروع می‌کند. چند لحظه بعد پدرم پشت تیربار می‌رود و یک نوار ۵۰۰ تایی خالی می‌کند. وقتی جهت تعویض خشاب اقدام می‌کند زیر پایش می‌لرزد و به هوا پرتاب می‌شود. بعد از چند ساعتی که به هوش می‌آید، متوجه می‌شود درگیری هنوز ادامه دارد و همرزش در فاصله دورتر از پدرم با بدن خونین افتاده است. همرزمش جانباز قطع نخاعی می‌شود. پدرم پای خودش را می‌بیند که در یک سمت افتاده و با انفجار خمپاره قطع شده است. چند ترکش هم آسیب جدی به قسمت شکم و مثانه پدرم وارد کرده بود. کمی بعد دوباره نارنجکی به سمت ایشان پرتاب می‌شود که این‌بار نخاعش آسیب می‌بیند. می‌گفت دم دمای صبح شنیدم که دو نفر از نیروهای کومله بالا سرم هستند. یکی از آنها می‌خواست تیر خلاص بزند که دیگری گفت نیازی نیست تیر حرام کنی با وضعیتی که دارد تا حالا مرده است. یکی از آن دو نفر پایش را روی زخم پدرم می‌گذارد و ایشان آن قدر ضعف داشت که صدایش درنمی‌آید و بیهوش می‌شود. پدرم بعد از هشت روز در بیمارستان تبریز به هوش می‌آید.

پدرتان بعد از جانبازی ازدواج می‌کنند؟

البته قرار ازدواج را قبل از جانبازی گذاشته بودند. حتی پدرم ۵ آذرسال ۱۳۶۲ جهت مراسم عروسی مرخصی می‌گیرد، اما متوجه می‌شود منطقه حساس شده است و دلش به برگشتن رضایت نمی‌دهد. باز راهی منطقه تپه سبز بانه می‌شود. پدرم تعریف می‌کرد در راه برگشت به منطقه در بین راه خودرو خاموش می‌شود و هرچه راننده تلاش می‌کند روشن نمی‌شود. جهت تعمیر پیاده می‌شوند. بعد از چند دقیقه نگاه یکی از بچه‌ها به مین‌هایی که در جاده کارگذاشته بودند می‌افتد. خواست خدا بود که ماشین خاموش شود و روی مین‌ها نرود. خلاصه پدرم بعد از جانبازی به اراک برمی‌گردد و اواخر سال ۶۲ با ویلچر در جشن ازدواجش حاضر می‌شود. با اینکه خیلی از اقوام با این وصلت مخالفت می‌کنند اما مادرم می‌گوید: «آن موقعی که سالم بود من او را دوست داشتم، باز هم با این وضعش برایم هیچ فرقی نمی‌کند.»

مجروحیت‌های پدرتان چه اثراتی روی سلامتی ایشان داشت؟

اوایل پدرم به مدت دو سال روی ویلچر بود و به خاطر مشکلاتی که داشت خیلی به بیمارستان تهران مراجعه می‌کرد. در یکی از این مراجعات پزشکان احتمال می‌دهند که می‌شود ترکش پدرم را خارج کنند تا عصب‌های بدنش دوباره به جریان بیفتد. خلاصه ایشان را عمل می‌کنند و با نذر و نیاز، مشکل نخاعی پدرم برطرف می‌شود. با پای مصنوعی روی پا می‌ایستد و به شغل خیاطی‌اش ادامه می‌دهد، اما بعدها مشکل گوارشی پیدا کرده و روده‌اش عفونت می‌کند. پدرم با نداشتن مثانه و مشکل مجاری مجبور بود یک ماه یک ماه در بیمارستان بستری شود. به ناچار دوباره خیاطی را کنار می‌گذارد. از طریق بنیاد یک مجوز سوپرمارکت می‌گیرد و کنار خانه مشغول می‌شود، اما مشکلات جسمی‌اش باعث می‌شود سال ۸۰ همان کار را هم کنار بگذارد. این اواخر هم با برداشتن روده و قرص‌هایی که مصرف می‌کرد خیلی اذیت می‌شد. سال ۹۶ برای چندمین بار به علت مشکل گوارشی مورد عمل قرار گرفت. سه ماه در بیمارستان بستری بود. وضعیتش روز به روز وخیم‌تر می‌شد تا اینکه در ساعت ۷صبح ۱۴ مرداد ۹۸ در بیمارستان به شهادت رسید و در قطعه شهدای مدافعان حرم اراک آرام گرفت. پدرم سومین جانبازی بود که در اراک به شهادت رسید.

شما تنها فرزند پدر و مادرتان هستید، چه خاطره‌ای از روزهای با هم بودن دارید؟

تمام روزهای با پدر بودن خاطره است. من و پدرم جدا از پدر و فرزندی مانند دو دوست با هم بودیم. بیشتر زحمات ایشان از سال ۶۲ بر دوش مادرم بود. روحیه پدرم به رغم مشکلاتش عالی بود. دوست نداشت به دلیل بیماری‌اش کسی آزرده شود. برای همین هیچ کس فکر نمی‌کرد پدرم زمینگیر شود و از دست برود. پدرم تا سال ۸۲ جانباز ۶۹ درصد بود. بعدها فهمیدند ایشان در منطقه شیمیایی هم شده است. چند درصدی هم به خاطر اعصاب و روان پدرم اضافه کردند. دکترها می‌گفتند درصد جانبازی‌اش بیشتر از این حرف‌هاست که در نهایت همان جانباز ۷۰درصد اعلام کردند. باز بچه‌های سپاه دو،سه مرتبه در سال به عیادت پدرم می‌آمدند ولی بیشتر گلایه بنده از بنیاد شهید است. ۲۱شهریور چهلم پدرم بود. در این ایام که درگیر مراسم اربعین پدرم بودیم، دریغ از اینکه از بنیاد تماسی بگیرند. با اینکه بنده بیکار هستم متأسفانه در خرج‌های مراسم پدرم کمک حال ما نشدند.

> روحیه پدرم به رغم مشکلاتش عالی بود. دوست نداشت به دلیل بیماری‌اش کسی آزرده شود. بچه‌های سپاه دو،سه مرتبه در سال به عیادت پدرم می‌آمدند ولی بیشتر گلایه بنده از بنیاد شهید است. ۲۱شهریور چهلم پدرم بود. در این ایام که درگیر مراسم اربعین پدرم بودیم، دریغ از اینکه از بنیاد تماسی بگیرند

■ نصرالله امیدوار ، دوست و هم محلی شهید قربانی

من و حاج غلامحسن از بچه‌های یک مسجد و یک محله بودیم. بیشتر ساعات با هم بودیم با آنکه هر دو به کردستان اعزام شدیم ولی منطقه‌هایمان فرق داشت. ایشان نکات بارزی در اخلاق و منشش داشت که باعث می‌شد نسبت به بچه‌های دیگر برجسته‌تر باشد. در انجام واجبات خیلی مقید بود. با شنیدن اذان می‌گفت دارند من را صدا می‌زنند! هرطوری بود خودش را سریع به مسجد برای ادای فرایض دینی نماز می‌رساند. به پیروی از ولایت فقیه بسیار تأکید داشت. در مقابل مجروحیتی که داشت خیلی صبور بود و در برابر دردها استقامت می‌کرد. روحیه خوبی از خودش نشان می‌داد. حتی می‌گفت جمعه‌ها نروید مسافرت تا بتوانید در نماز جمعه شرکت کنید. وقتی به علت مجروحیت در خانه بستری بود، با دوستان برای عیادت به دیدنش می‌رفتیم که به او روحیه بدهیم، برعکس از شادابی و سرحالی او ما آرامش می‌گرفتیم. شهادت عالی‌ترین رتبه است و حاج غلامحسن توانست این مقام را برای خودش کسب کند. کسی که در بسیجی بودن راسخ بود. اما حرفم این است که ما باید چگونه راه او و دیگر شهدا را ادامه دهیم؟ آیا باید دست سازش به طرف دشمن دراز کنیم و تمام دلاوری‌های این بزرگواران را نادیده بگیریم؟ یا باید در ادامه راه خودمان راسخ‌تر از قبل بایستیم و به واسطه حرمت خون شهدا بهتر از قبل در مسیر انقلاب حرکت کنیم؟!

شهید قربانی و فرزندش

یادکرد

یادکردی از پیرغلام اهل‌بیت جانباز شهید مجید نورتقی

حاج مجید آشنایی غریب بود

■ علیرضا محمدی

جانباز شهید حاج غلامحسن قربانی (که امروز گفت‌وگو با فرزندش را پیش‌رو دارید) نمونه‌ای از رزمندگانی است که ایستادن در مسیر انقلاب را تا لحظه شهادت دنبال می‌کنند. آنها هرچند به مقام جانبازی نائل آمده و سال‌ها در رنج و سختی هستند، هرگز عهدی که با امام و شهدا بسته بودند را فراموش نمی‌کنند و تا پایان عمر بسیجی‌وار به مردم خدمت می‌کنند. اگر خوب نگاه کنیم، امثال شهید قربانی‌ها را دور و بر خودمان می‌بینیم. جانباز شهید حاج مجید نورتقی یکی از همین افراد است که مقارن با اربعین سال ۹۱ پس از تحمل سال‌ها عوارض جانبازی به شهادت رسید. ماه محرم و موضوع شهادت حاج غلامحسن قربانی را فرصتی دانستیم تا یادکردی از پیرغلام آقا سیدالشهدا(ع) شهید حاج مجید نورتقی داشته باشیم.

■ **آشنایی غریب**

نویسنده این مطلب افتخار دارد که حاج مجید نورتقی را از نزدیک می‌شناسد. نه تنها من که بسیاری از مردم محله جلیلی (در جنوب غرب تهران) حاج مجید را می‌شناختند و به او ارادت داشتند. حاج مجید از بسیجی‌های فعال منطقه بود. از رزمنده‌های دفاع مقدس که صفای دهه ۶۰ را همچنان حفظ کرده بود و به دیگران منتقل می‌کرد.

> هیئت عاشقان قمربنی هاشم(ع) در مسجد امام زمان(عج)، هیئت عاشقان ولایت در مسجد موسی بن جعفر(ع)، هیئت عبدالله بن حسن(ع) برای مقطع سنی نونهالان و... تعدادی از هیئت‌هایی است که حاج مجید چراغ آنها را روشن کرد

حاج مجید را برای آخرین بار دو، سه سال قبل از شهادتش مقابل مسجد امام زمان(عج) دیدم. موهای مشکی‌اش نشان می‌داد که نباید خیلی سن و سال داشته باشد. بعدها فهمیدم متولد سال ۴۷ بود و در آن زمان نزدیک به ۴۰ سال داشت. چند وقتی از او بی‌خبر بودم تا اینکه خبر شهادتش را در اربعین سال ۹۱ شنیدم. عکسی که از او روی بنر یادبودش به عنوان آخرین تصویر منتشر شده بود، شوکه‌ام کرد! در عرض همین دو، سه سال به قدری پیر و شکسته شده بود که انگار پیرمردی ۶۰ ساله است. عوارض جانبازی، حاج مجید را خسته و فرسوده کرده بود، اما او مردی نبود که با این دردها گوشه‌نشین شود و دست از خدمت به مردم بکشد. شهید نورتقی یک بسیجی به تمام معنا بود که تا لحظه آخر عمرش به مردم خدمت می‌کرد و دستگیر ضعفا بود. در ظاهر همه او را می‌شناختیم، اما هیچ کس به خوبی نمی‌دانست حاج مجید تا چه میزان از عوارض جانبازی رنج می‌برد و چه دردهایی دارد که پشت لبخندش پنهان می‌کند. شهید نورتقی آشنایی غریب بود.

■ **ستون پایگاه**

شهید نورتقی ستون اصلی پایگاه بسیج شهید عبدالهادی در مسجد امام زمان(عج) بود. این مسجد در پیچ خیابان برادران شهید آقایاری قرار دارد که از جرم‌خیزترین خیابان‌های محله به شمار می‌رود، اما وجود حاج مجید و پایگاه بسیجی که سال‌ها برای رشد آن تلاش کرده بود، مانع محکمی در برابر گسترش بزهکاری در بین جوانان محله به شمار می‌رفت. چنانچه بسیاری از معتادها و خلافکارهای محله هم بر اثر نفس گرم حاج مجید اهل شده و به جرگه بسیجی‌های پایگاه شهید عبدالهادی پیوسته بودند. چند سال قبل، همان زمان که حاج مجید با عصایش جلوی در مسجد می‌نشست و با بیشتر رهگذرها سلام و احوالپرسی می‌کرد، شور و حال بسیجی‌های پایگاه دیدنی بود. او چنان به حفظ حرمت‌ها در میان بسیجی‌های پایگاه توجه داشت که هیچ کدام از اهالی از شلوغ کاری‌های بسیجی‌های غالباً نوجوان و جوان شکایت نداشتند و برعکس از وجود آن همه بسیجی پای کار در آن خیابان نسبتاً جرم خیز خوشحال بودند و احساس امنیت می‌کردند.

■ **خیری بنام**

شهید نورتقی از خیران بنام محله بود. خودش چیز زیادی نداشت که انفاق کند، اما چندین هیئت و یک مؤسسه خیریه تأسیس کرده بود که از طریق آنها به جمع‌آوری کمک‌های خیران می‌پرداخت و چندین خانواده مستضعف را تحت پوشش داشت. حاج مجید توجه خاصی به عزادارای حضرت اباعبدالله‌الحسین(ع) داشت و سعی می‌کرد با راه‌اندازی هیئات مذهبی ویژه سنین مختلف، بسیجی‌ها و بچه‌های محله را از هر مقطع سنی زیر بیرق امام حسین(ع) جمع کند.

هیئت عاشقان قمربنی هاشم(ع) در مسجد امام زمان(عج)، هیئت عاشقان ولایت در مسجد موسی بن جعفر(ع)، هیئت عبدالله بن حسن(ع) برای مقطع سنی نونهالان و... تعدادی از هیئت‌هایی است که حاج مجید چراغ آنها را روشن کرد و تا خودش بود، در این هیئت‌ها حضور می‌یافت و در توسعه آنها تلاش می‌کرد. این هیئات همگی بعد از شهادت حاج مجید به حرکت خود ادامه می‌دهند و با نام و یاد امام حسین(ع) سبب جذب بچه‌های محله به فعالیت‌های ارزشی چون حضور در بسیج می‌شوند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۷۴۶

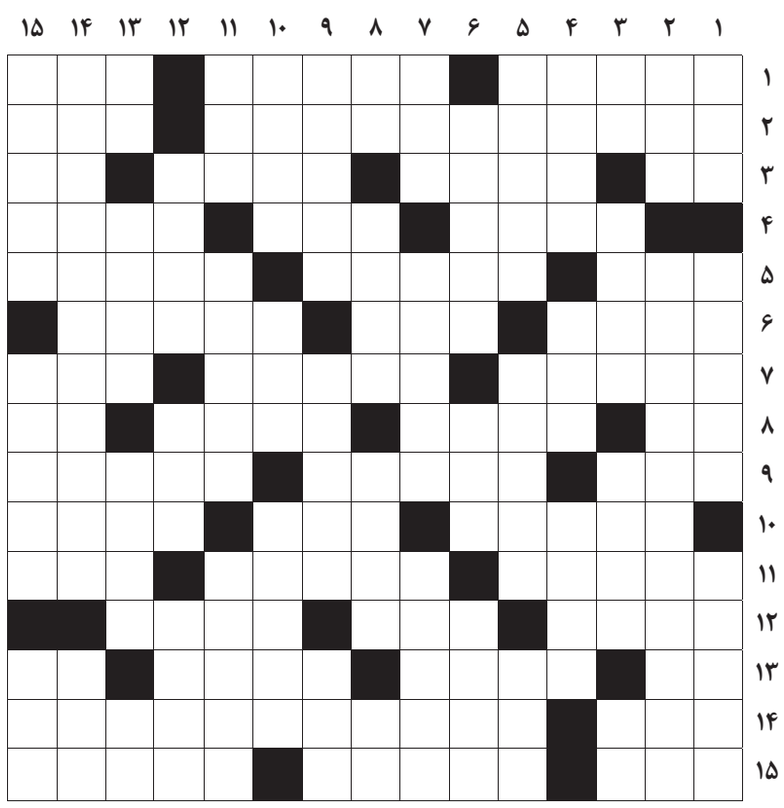

از راست به چپ

■ ۱- صافی یا پالایه- شهر باغ فین - امت‌ها ■ ۲- همنشینی و معاشرت- همراه نیمکت ■ ۳- نقطه ضعف هر کس- پول ترکمنستان- کودن- تکیه بر پشتی ■ ۴- سخن بیهوده- درد و رنج- سخن‌چین ■ ۵- دستور- زمان مستقبل- اسیدی که اساس ساختمان پروتئین‌ها را تشکیل می‌دهد ■ ۶- شیوه؛ روش- کنده‌کاری و نقاشی روی سنگ یا چوب- بخش منفجرشونده موشک ■ ۷- دختر پدر از دست داده- بدون غم و درد- منقار پرنده ■ ۸- سوپ ایرانی- مادر حضرت رسول- صدای آهنگین- رمق آخر ■ ۹- سلاح پرتابی- ناقص و نارسا- طاق و رواق مدرسه و قیل و قال علم/ در راه ... و ساقی مهرو نهاده‌ایم ■ ۱۰- استان کویری- درد چشم- فیلم یدالله صمدی ■ ۱۱- فلاتی در آسیا- زهره- لنگه در ■ ۱۲- واحد بزرگ نظامی- میهن آن نام حزبی است در ترکیه- علامت خطر ■ ۱۳- یازده- کلمه‌ای که دو بار در سوره حمد تکرار شده است- جایگاه درندگان- حرص و طمع ■ ۱۴- زاویه- رهبر فقید هند که او را به عنوان پدر هندوستان می‌شناسند ■ ۱۵- ماه فرو رونده- ستاره برزیلی پاری‌سن‌ژرمن- کیسه پول

از بالا به پایین

■ ۱- پرنده‌ای بسیار کوچک- دندان‌های نیش- گرده خون ■ ۲- نوعی سنگ قیمتی- پدر مرثیه‌سرایی و خالق طولانی‌ترین ترکیب‌بند شعر عاشورایی ■ ۳- پژمرده و بیحال- از مدارس قدیمی تهران- سرسلسله خاندانی که در دربار خلفای عباسی به مقامات بالا رسیدند و در نهایت به دست هارون‌الرشید قتل عام شدند- پارگی لباس ■ ۴- باقی مانده حساب- پرنده سعادت- مردنی ■ ۵- هدیه‌ای به نوعروس- دو یا چند نفر که دارای کار مشترکی هستند- کشور صنعا ■ ۶- بستر- الفبای خوردنی- غذایی مناسب که لازم است حداقل هفته‌ای یک بار مصرف شود ■ ۷- قطعه زمین کوچک زراعی- دوران انتهای بیماری- به مرادش نرسیده ■ ۸- صوت درد- نشانی- اقیانوس کبیر- حرف فاصله ■ ۹- شکل و هیئت- هراس- میانه بدن ■ ۱۰- ایالتی در هند- میوه تنبل- الهه‌ای در روم باستان ■ ۱۱- بدبو- القای امری از جانب خداوند در دل انسان- مهاجم تیم ملی فوتبال ایران ■ ۱۲- بیهوشی- پسرخوانده پیامبر- کبوتر صحرایی ■ ۱۳- مخفف هستم- وطن- متضاد بیشتر- نماد لاغری ■ ۱۴- نویسنده نامدار ادبیات چک و خالق رمان‌های بار هستی و جاودانگی- وفای به عهد ■ ۱۵- چشیدن- سستی و تنبلی- صندلی دوچرخه

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۸	۵	۲						۱
						۶	۴	
			۸		۱			
	۷	۴			۳			
						۳	۶	
		۳		۵	۲			
						۸		۴
			۱		۹			
۵	۳						۲	

جدول کلمات متقاطع
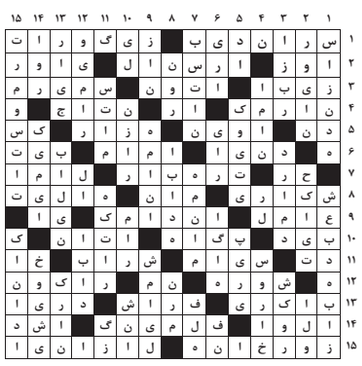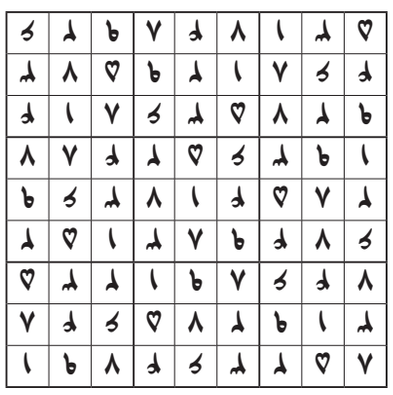
پاسخ جدول شماره ۵۷۴۵